

(... اذین ازغها ۱ پاك كن مر مرا همه آفرین ز آفرینش ترا)

ایبات ذیل نیز که از آفرین نامه ابوشکور است « در لغت نامه دهخدا » ذیل شرح حال شاعر درج شده و پیدا است که از کتب ادب و تاریخ و لغت گردآوری شده و در تعلیقات کتاب احوال و اشعار رودکی (ج ۳) نیز همین ایبات آمده است :

۳۵۰	بیاموز هر چند بتوانیا	مگر خویشان شاد گردانیا .
۳۵۱	بفرمود او را که می خواره را	بخفچه ۲ بکوبند بیچاره را .
۳۵۲	گمان برد کز بخت و ارون برست	نشد بخت و ارون ازو یک بدست ۳ .
۳۵۳	بهین مردمان مردم نیکخواست	بتر آنکه خوی بد انباز اوست .
۳۵۴	خورای تو نبود چنین کار بد	بود کار بد از در هیر بد ۴ .
۳۵۵	سخن کان نه بر جای گویا شود	مر آن پایگه را که جویا شود .
۳۵۶	بزمی چو گردن نهد روزگار	درشتی و گرمی نیاید بکار .
۳۵۷	بیاموز تا بد نباشدت روز	چو پروانه مر خویشان را مسوز .
۳۵۸	توسیمین بری من چو زین اباغ ۵	تو تابان مهی من چو سوزان چراغ .
۳۵۹	چنان رفت دارای گنج از جهان	که درویش تر کس رود در نهان .
۳۶۰	گمان برد کش گنج بر استران	بود به چو بر پشت کله ۶ خران .
۳۶۱ تا ۳۶۳	نگهبان گنجی تو از دشمنان	و دانش نگهبان تو جاودان
	بدانش شود مرد پرهیزگار	چنین گفت آن بخرد هوشیار
	که دانش ز تنگی پناه آورد	چو براه گردی براه آورد .

۱- در متن اسدی آذغان است و در حاشیه مصحح آن افزوده اند : (در «ن» آذغها. متن

تصحیح قیاسی است) . علامه دهخدا در تصحیحات خود متذکر شده اند : « تصحیح قیاسی غلط و کلمه اذغ است بفتح همزه و سکون زی و اذغها جمع آن » .

۲- خفچه، یعنی شوشه زروسیم . ۳- بدست ، یعنی وجب . ۴- هیر بد، یعنی نگهبان آتش

ویشوای دینی . ۵- اباغ، یعنی بیاله و قدح . ۶- کله ، یعنی چهار پای و دد پیر .

واینک ابیات پراکنده بحور دیگر بترتیب حروف الفبا :

- ۳۶۴ بشاهد لغت خمیده، بمعنی منحنی :
 الا تا ماه نو خمیده گمانست
 سپرگردد مه داه و چهارا ۱
- ۳۶۵ بشاهد لغت شیوا (شیبا)، بمعنی فصیح :
 بیاید فیلسوفی سخت شیوا
 که باشد در سخن گفتن توانا .
- ۳۶۶ بشاهد لغت خوان، بمعنی گیاهی که در میان کشت پدید آید آنرا بکنند تا
 کشت نیکو روید :
 از بیخ بکنند او و مرا ۲ خوارینداخت
 مانند خار و خسک و خار ۳ چو خوانا .
- ۳۶۷ بشاهد لغت فلاده، بمعنی بیهوده :
 یک فلاده همی بنخواهم ۴ گفت
 خود سخن بی ۵ فلاده بود مرا .
- ۳۶۸ بشاهد لغت منکله، بمعنی تره‌دشتی :
 گشت پر منکله همه لب کشت
 داد در این جهان نشان بهشت .
- ۳۶۹ بشاهد لغت چست، بمعنی هر چه تنک و باندام درجایی نشیند :
 بار بسته شد فرمانده نون
 تا میان خدمت را بندم چست .
- ۳۷۰ بشاهد لغت مولش، بمعنی درنگ در کارها :
 بکار دهر مولش گرچه بد نیست
 ولی درخیر ۶ کردن از خرد نیست .
- ۳۷۱ بشاهد لغت اورندیدن، بمعنی فریب دادن :
 ز روز و اسپین آن کش خبر نیست
 جز اورندیدنش کارد گر نیست .
- ۳۷۲ بشاهد لغت سکنجیده، بمعنی باطل :
 سکنجیده همی داردم بدر
 ترنجیده همی داردم برنج .
- ۳۷۳ بشاهد لغت آرنج، بمعنی بندگاه دست میان ساعد و بازو :
 گهی بیازی بازو شرا فراشته داشت
 گهی برنج جهان اندرون بزد ۷ آرنج .

۱- مصراع دوم در سروری چنین است : الا تا چون سپر باشد مه بدر . ۲- در

سروری : از بیخ چو بر کند مرا . ۳- اسدی : خارخسک ... نسخه : ... زار . (من از لغت نامه

دهخدا است) . ۴- اسدی و صحاح : نخواهم .

۵- صحاح ، اسدی : بر . ۶- سروری : تأخیر . ۷- نسخه : سپرد .

- ۳۷۴ بشاهد لغت برهنجیدن، بمعنی بر کشیدن :
چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد
تو بر خلاق بر بر مردمی برهنج ۱.
- ۳۷۵ و ۳۷۶ بشاهد لغت كابوك ، بمعنی جای مرغ خانگی یا چیزی مانند زنبیل
در میان خانه بیاویزند تا کبوتر بچه در آن کند :
چون بچه کبوتر منقار سخت کرد
هموار کرد موی و یو کند موی زرد
كابوك را نشاید و شاخ آرزو کند
وز شاخ سوی بام شود باز درد گرد .
- ۳۷۷ بشاهد لغت برزین ، بمعنی آتشگاه گبران :
بگه رفتن کان ترك من اندر زین شد
دل من زان زین آتشکده برزین شد .
- ۳۷۸ بشاهد لغت کیوان ، بمعنی زحل :
بلند کیوان با اورمزد و با بهرام
ز ماه بر تر خورشید و تیر با ناهید .
- ۳۷۹ بشاهد لغت باز، بمعنی گشاده :
آنکس که بر امیر در مرگ باز کرد
بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد .
- ۳۸۰ بشاهد لغت گول ، بمعنی آبگیر :
گولی تو از قیاس که گر بر کشد کسی
يك كوزه آب از و بزمان تیره کون شود . ۲.
- ۳۸۱ بشاهد لغت تهك ، بمعنی تهی چون برهنه :
ای ز همه مردمی تهی و تهك
مردم نزدیک تو چرا باید ۳ .
- ۳۸۲ بشاهد لغت مفلاك ، بمعنی تهی دست و درویش :
هرزه و مفلاك بی نیاز از تو (کذا)
با تو برابر که راز بگشاید .
- ۳۸۳ بشاهد لغت بشول (بشولیدن) ، بمعنی گزاردن کار :
کار بشولی که خرد کیش شد
از سر تدبیر و خرد بیش شد .
- ۳۸۴ بشاهد لغت کریان ، بمعنی فدا :
چون نیاز آید سزاوار است داد
جان من کریان این سالار باد .
- ۳۸۵ بشاهد لغت آغالیدن ، بمعنی بر جنگ تیز شدن و تیز کردن و سخت بشوراندن :
بر آغالیدنش استیز کردند
بکینه چون پلنگش تیز کردند .

۱- نسخه : همی سنجی . ۲- سروری : بهمان تیره میشود .

۳- اسدی : ای زهر ... مردمان نزد تر چرا باید . (متن از لغت نامه دهخداست) .

- ۳۸۶ بشاهد لغت خوش، بمعنی خشك :
بخوشاندت گر خشکی فزاید ۱
و گر سردی خود آن بیشت گزاید .
- ۳۸۷ بشاهد لغت پف ، بمعنی بادیکه از دهان بدر آرند :
هر آن شمی که ایزد بر فروزد
هر آنکس ۲ پف کند سبلت بسوزد .
- ۳۸۸ بشاهد لغت پسا دست ، بمعنی نسیه و دستا دست، نقد :
ستدوداد مکن هر گز جز دستا دست
که پسا دست خلاف آرد و الفت ببرد .
- ۳۸۹ بشاهد لغت زغم، بمعنی زور و تعدی :
زغم بحال حریفان مستمند مباح ۳
چنانکه گر نخوری غم زغم نباشد سود ۴ .
- ۳۹۰ بشاهد لغت لتبر ، بمعنی بسیار خوار و کاهل :
بر دل مکن مسلط گفتار هر لتبر
هر گز کجا پسندد افلاک جز ترا سر .
- ۳۹۱ بشاهد لغت الفنجیدن، بمعنی کسب کردن و اندوختن :
درستی عمل گر خواهی ای یار
ز الفنجیدن علم است ناچار .
- ۳۹۲ بشاهد لغت سپوز کار ، بمعنی باز پس اندازنده کارها :
هر که باشد سپوز کار بدهر
نوش در کام او شود چون زهر .
- ۳۹۳ بشاهد لغت سفر، بمعنی خار پشت تیر انداز :
چورسن گر ز پس آمده رفتار مرا
به سفر مانم کو باز پس ۵ اندازد تیر .
- ۳۹۴ بشاهد لغت منده ، بمعنی سبو و کوزه دسته شکسته :
دو صد منده سبو آب کش بروز
شبانگاه لپو کن بنده بر .
- ۳۹۵ بشاهد لغت فرفور، بمعنی تیهو :
من بچه فر فورم و او باز سپید است
با باز کجاناتاب برد بچه فر فور ۶ .
- ۳۹۶ و ۳۹۷ بشاهد لغت چخماخ ، بمعنی کیسه از پوست وادیم که بهر شانیه و جز آن
مردم باخویش دارند :

۱- صحاح الفرس : اگر خوشاندت خشکی فزاید . ۲- اسدی : هر آن کش . ۳- جهانگیری :
مستمند مکن... ۴- جهانگیری : غم نباید بود ؟ ۵- سروری : کز بار پس . ۶- در اسدی کلمه
آخر «تیهو» است و شعر در ردیف و او آمده است .

- برد چنخماخ من از خانه من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر
چهل و پنج دزد او سوزن و انگشتری
قلم و کار ببردست یکی شوم حقیر .
۳۹۸ بشاهد لغت کت ، بمعنی تخت .
روز او رمزد است شاهها شاد زی
برکت شادی نشین و باده خور .
۳۹۹ بشاهد لغت گراز ، بمعنی تبش که از حرارت پیدا شود :
هر چه نخوردی تو گوارنده باد
گشته گوارش همه بر تو گراز .
۴۰۰ تا ۴۰۲ بشاهد لغت غلبکن ، بمعنی در مشبک :
اگر از من تو بد اندازی باز
فکنی بی نیاز روز نیاز ۳
نه مرا جای زیر سایه تو
نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن و مردنت یکیست مرا ۴
غلبکن در چه باز یا چه فراز .
۴۰۳ بشاهد لغت نخر از ، بمعنی پیشرو گله :
داعی عدل ملک پرور او
گرگ را داده منصب نخر از .
۴۰۴ بشاهد لغت هاژ ، بمعنی حقیر و متحیر :
همه دعوی کنی و خائی ژاژ
در همه کارها حقیری وهاژ .
۴۰۵ بشاهد لغت فسوس بمعنی ستخره :
دیو بگرفته مر ترا بفسوس
تو خوری بر زبان من افسوس ۵ .
۴۰۶ بشاهد لغت فرخشه ، بمعنی قطایف :
بسا کسا که جوین نان همی نیابد سیر
بسا کسا که بره است و فرخشه بر خوانش ۶
۴۰۷ بشاهد لغت پوشک ، بمعنی گربه (در زبان ماوراءالنهر) :
چند بردارد این هریره ۷ خروش
نشود باده بر سماعش نوش .

۱- سروری : بر . ۲- اسدی : بیکی . ۳- بیت اول و سوم در سروری و هر سه بیت

در اسدی شاهد لغت غلبکن است . ۴- سروری : مردن و زیستن هر دو یکیست .

۵- نسخه : مال فسوس . و فسوس دوم بمعنی حسرت است . ۶- بیت درجهانگیری بنام

رودکی است و در صحاح بنام ابوشکور . ۷- اصل : هریره . متن تصحیح علامه دهخدا است .

- ۴۰۸ بشاهد لغت مفلاك، بمعنی تهی دست و درویش :
- از فلك نحس ها بسی بینند آنکه باشد غنی شود مفلاك .
- ۴۰۹ بشاهد لغت زرنک، بمعنی درختی کوهی که بار نیاورد و هیزم را شاید :
- چنان بگریم گر دوست داد من ندهد
- که خاره خون شود اندر شخ و زرنک ز گال ۱ .
- ۴۱۰ بشاهد لغت الفختن، بمعنی کسب کردن و اندوختن :
- اگر قارون شوی زالفختن مال شوی در زیر پای خاک پامال .
- ۴۱۱ بشاهد لغت پرواس (پرواسیدن)، بمعنی سودن بدست، لمس :
- هر کجا گوهریست بشناسم ۲ دست سوی دگر نپرواسم ،
- ۴۱۲ بشاهد لغت خی، بمعنی خیک :
- می خورم تا چو نار بشکافم می خورم تا چوخی بر آماسم ،
- ۴۱۳ بشاهد لغت فرناس، بمعنی غافل و نادان طبع و در خواب شده :
- اینجهان سربسر همه فرناس بر جهان من یگانه فرناسم .
- ۴۱۴ بشاهد لغت گراز، بمعنی کوزه سرتنگ :
- بانعمت تمام بدر گاهت آمدم ۳ امروز با گرازی و چوبی همی روم ۲ .
- ۴۱۵ بشاهد لغت شنگ، بمعنی خرطوم پیل :
- تاکی کند او خوارم تاکی زند او شنگم
- فرسوده شوم آخر گر آهن و گر سنگم .
- ۴۱۶ بشاهد لغت رخنه، بمعنی دیواری که پاره‌ای از آن بیفتد و سوراخ شود :
- دانش بخانه اندر در بسته نه رخنه یابم ونه کلید ستم ،
- ۴۱۷ بشاهد لغت داهل، بمعنی علامتها که در زمین کنند و دام بگسترانند که
- نخجیر از داهل بترسد و بدام افتد :
- جسته نیافتستم کایدونم گویی ز دام و داهل جستستم .

۱- ابن بیت از کتاب اشعار رودکی آقای نفیسی ج ۳ است . ۲- اسدی : تا کجا گوهر است

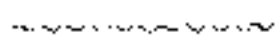
نشاسم . ۳- سروری : آمدمیم... رویم ؛ در متن اسدی بیت بنام فاخر و در حاشیه بنام فاخری است .

- ۴۱۸ بشاهد لغت پژاگن، بمعنی زشت و پلید :
- لطیف و جوانم بگناه بهار پژاگن نیم سالخورده نیم .
- ۴۱۹ بشاهد لغت ستایش، بمعنی مدح :
- ستایش خوش آمد همه خلق را ولی مست باشند گاه کرم .
- ۴۲۰ بشاهد لغت باتنگان، بمعنی بادنجان :
- سروبن چون سر و بن پنگان اندرون چون برون باتنگان .
- ۴۲۱ بشاهد لغت یارد (یارستن)، بمعنی تواند :
- یکی گفتش که ای دارای کیهان که یارد کرد باتو مکر و دستان .
- ۴۲۲ بشاهد لغت غول بمعنی جای گوسفندان و دیوی که بهر شکل خواهد بر آید :
- گاهی چو گوسفندان در غول جای من گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان .
- ۴۲۳ بشاهد لغت خرنه، بمعنی گیاهی که به اشنان ماند :
- تندرو تا همی اندر خرنه خایه نهد گوزن تاهمی از شیر پر کند پستان .
- ۴۲۴ بشاهد لغت فلاخن، بمعنی قلماسنگ :
- گر کس بودی که زی توام بفکنندی خویشتن اندر نهادمی بفلاخن ۱ .
- ۴۲۵ و ۴۲۶ بشاهد لغت روان، بمعنی جان :
- جانرا سه (ظ : دو) گفت هر کس و زی من یکیست جان
 و در جان گسست باز چه بر بر نه در روان (کذا)
 جان و روان یکیست بنزدیک فیلسوف
 و در چه ز راه نام دو آید روان و جان .
- ۴۲۷ بشاهد لغت دژ براز، بمعنی خشم آلود :
- پلنگ دژ برازی دید بر کوه که شیر چرخ گشت از کینش استوه .
- ۴۲۸ بشاهد لغت فغواره، بمعنی کسیکه از خجالت یا از دلتنگی سخن نگوید :

- فففور [وار] ۱ بودم و فغ پیشم فع رفت و من بماندم فغواره .
 ۴۲۹ بشاهد لغت بهنانه، بمعنی کلیچه نان سپید یعنی نان به :
 چو بنهاد آن تل سوسن ز پیش من چنان بودم
 که پیش گرسنه بنهی نرید چرب ۲ بهنانه ۳ .
 ۴۳۰ بشاهد لغت زغاره ، بمعنی نان گاورسین :
 رفیقان من بامی ۴ و ناز و نعمت منم ۵ آرزومند یکتا زغاره .
 ۴۳۱ بشاهد لغت نیابه ، بمعنی ثوبت :
 آن به که نیابه را نگهداری کردار تن خویش را کنی فربه (کذا) .
 ۴۳۲ بشاهد لغت غریاسنگ ۶ ، بمعنی نان تنک بروغن در جوشانیده :
 گرمن بمثل سنگم یا تو غرماسنگم ۷ ورزانه که تو چون آبی باخسته دلم ناری .
 ۴۳۳ بشاهد لغت سستی، بمعنی آهنی سخت چون پولاد که آب بخود نپذیرد :
 می ستان اکنون بدانگه کاین زمین همچون سستی
 آب چون مهتاب و بر ماهی چو زندان گشته زی

۱- دراسدی : فففور بودم . متن از لغت نامه دهخداست .
 ۲- اصل : چرب و بهنانه . متن تصحیح علامه دهخداست . ۳- این بیت در متن لغت نامه اسدی بنام حکاک و در نسخه «ن» (در حاشیه) بنام ابوشکور است . و بشاهد لغت فرزانه بمعنی حکیم دو بیت ذیل بهمین وزن و قافیه بنام کسایی در لغت نامه اسدی آمده است که ظاهراً بیت دوم مطلع قصیده باشد :
 نباشد میل فرزانه بفرزند و بزنی هرگز ببرد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه
 چرا این مردم دانا وزیرک سار و فرزانه ز نشان موله ها ، باشد و در شان هست یک خانه .
 و نیز در سرودی بشاهد لغت مهنامه بمعنی بوژینه این بیت آمده است بنام ابوشکور :
 اگر ابروش چین گیرد سزد چون روی من بیند که رخسارم پرا از چین گشت چون رخسار مهنامه .
 و ظاهراً این چهار بیت از یک قصیده باشد که با احتمال قوی از کسایی یا حکاک است و با احتمال صیغ از ابوشکور . ۴- اسدی : بازر .
 ۵- سروری : پس او . (این بیت در لغت نامه دهخدا بشاهد لغت زغاره نیز آمده است) .
 ۶- در سروری : غرماسنگ . ۷- در سروری غرماسنگک و بمناسبت شعر شماره ۱۴۵ شاید دو مصراع معکوس بوده است .

- ۴۳۴ بشاهد لغت خله ، بمعنی چیزی گم شده :
ترا خاموشی امروز روی نیست
اگر چه حکیمی خله داری (کذا) .
- ۴۳۵ بشاهد لغت آلیزنده ، بمعنی جهنده :
چو آلیزنده شد در مرغزاری
نباشد در دلش از بار ۱ باری ۲ .
- ۴۳۶ بشاهد لغت پیرامون ، بمعنی گرداگرد :
به پیرامون آن دژ بود کوهی
کز آن بد در دل گردون شکوهی .
- ۴۳۷ و ۴۳۸ بشاهد لغت کیفر ، بمعنی پشیمانی :
مار را هر چند بهتر پروری
سفله فعل مار دارد بی خلاف
چون یکی خشم آورد کیفر بری
جهد کن تا روی ۳ سفله تنگری .



۱ - اصل : از یار . متن از لغت نامه دهخداست .

۲ - این بیت بنام ابوشکور نیز آمده است . ۳ - صحاح الفرس : سوی .

دقیقی

و

اشعار او

گرد آورده

محمد = دیر میاوی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران خرداد ماه ۱۳۳۴

کتابخانه حیدری

سر آغاز

اشعار دقیقی شاعر نامی قرن چهارم هجری که در این دفتر بنظر خوانندگان گرامی میرسد سومین اثری است که نگارنده در راه فراهم آوردن اشعار شاعرانی که کشاکش روزگار جز تعدادی ناچیز از آثارشان بر جای نگذاشته است ترتیب داده‌ام و امیدوارم که مقبول طبع خداوندان شعر و ادب باشد. در گردآوری این مجموعه از پس ایراد مقدماتی کوتاه در شرح حال شاعر اقوال تذکره نویسندگان و مندرجات کتبی را که از دقیقی شعری و ذکری داشتند آوردم و سپس گشتاسب نامه‌ی او را که بالغ بر هزار بیت است از شاهنامه چاپ «بروخیم» استخراج کردم و با نسخه شاهنامه گرانقدر استاد دهخدا که یکی از «دوسه نسخه عزیز و نادر شاهنامه است که فعلا در دنیا شناخته شده» و قسمتی از مقدمه قدیم شاهنامه را دارد، مقابله کردم و در این مقابله کوشیدم که مواضع و موارد صحیح را متن قرار دهم، اختلاف نسخ را در حاشیه نمودم و حتی الامکان از ذکر نسخه بدل‌های غیر لازم و نادرست خودداری کردم تا مطلب بدرازا نکشد و نشانیهای قراردادی چاپ بروخیم را همچنان بجای گذاردم و نسخه استاد دهخدا را با نشانی «د» نمودم و چون اشعار گشتاسب نامه پایان گرفت قصاید و قطعات و ابیات مذکور در تذکره‌ها را که بحروف الفبا مرتب داشته‌ام درج کردم و از پس آن، ابیات شاهد لغات فرهنگها را که آنهم مرتب بحروف هجاست آوردم و نیز در پایان بحث مقدمه مانند احوال شاعر، منابع و ماخذ شرح احوال و اشعار او را قرار دادم تا هر کس طالب تفصیل است بدان منابع مراجعه کند. در پایان این مختصر فرض خود میدانم که از استاد ارجمند آقای نفیسی که یادداشتهای مربوط به دقیقی خود را با سماحت هر چه بیشتر در اختیار نگارنده گذاردند سپاسگزار و از دارندگان کتابخانه خیام که متقبل هزینه چاپ و نشر این کتاب شده‌اند ممنون باشم و از خوانندگان عزیز از ناچیزی اثر پژوهش طلبم و از خداوند توفیق نشر اشعار دیگر شاعران شیرین زبان فارسی را بخواهم. بمنه و کرمه.

زندگانی دقیقی

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آنجا که از شاهنامه سرایان نام میبرد ذکر می‌کند از «ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر دارد، عین عبارت وی «پس از ذکر عقاید ابرانیان در خصوص بدو عالم و آفرینش کیومرث و مشی و مشیانه» اینست: ۱ «هنا علی ما سمعته من ابی الحسن آذر خور المهندس وقد ذکر ابوعلی محمد بن احمد البلخی الشاعر فی الشاهنامه هذا الحدیث فی بدو الانسان علی غیر ما حکیناه بعد ان زعم انه صحیح اخباره من کتاب سیر الملوک الذی لعبدالله بن المقفع والذی لمحمد بن الجهم البرمکی . . .». اگر از این شاعر شاهنامه سرای مراد دقیقی باشد، چنانکه گروهی از دانشمندان بر آن رفته‌اند، ۲، دقیقی را باصح اقوال «ابوعلی محمد بن احمد بلخی» باید دانست. عوفی در لباب الالباب «ابومنصور محمد بن احمد الدقیقی الطوسی» و آذر در آتشکده «منصور بن احمد» گفته‌اند و هدایت در مجمع الفصحاء گوید «ابومنصور محمد بن احمد، برخی بلخی و چندی سمرقندی دانندش». محمد بن محمد بن احمد و ابوسعید و مروزی و هروی نیز اقوال دیگری است در نام و کنیه و نسبت وی. اما کلمه دقیقی که لقب مسلم اوست از دقیق بمعنی آرد گرفته شده و شاید شاعر یا پدر یا یکی از نیاکانش آرد فروش بوده و بدین مناسبت مانند ثعالبی و فراء دقیقی لقب یافته است و اینکه محمد عوفی متذکر شده است که او را بسبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفته‌اند از قبیل مناسبات بعد الوقوع است زیرا دقیق خود صفت است و نسبت بدان بی‌اشکال نیست ۳ قول سماعی در کتاب الانساب بدین شرح ۴: «الدقیقی - بفتح الدال المهملة والياء الساكنة آخر الحروف بین القافین، هذه النسبة الی الدقیق و بیعه و طحنه و اشهر بها جماعة من اهل العلم منهم: ابو جعفر محمد بن عبد الملك بن مروان الحکم الدقیقی الواسطی . . . و ابو بکر اسمعیل بن عبد الحمید العطار العجلی الدقیقی المعروف بصاحب الدقیق . . .» هر گونه شبهه ایراد نسبت دقیقی بدقیق بمعنی آرد زایل می‌سازد. جزئیات زندگانی دقیقی روشن نیست و زمان تولد و وفات او معلوم نمی‌باشد، ارتباط او با دربار سامانیان و برای سامانی مسلم است اما اینکه مقیم در گاه بوده و با ازدور مدح امیران سامانی می‌کرده است واضح نیست اما اقامت وی در دربار چغانیان مسلم است و علاوه بر آنکه تذکره نویسان بدان تصریح کرده‌اند نظامی عروضی در چهارمقاله و فرخی در قصیده داغگاه و معزی در یکی از قصاید خود بدین مطلب اشارت

۱ - آثار الباقیه چاپ لیبزیک ص ۹۹ . ۲ - رجوع کنید به سخن و سخنوران ج ۱ ص ۱۲ .
۳ - سخن و سخنوران . ۴ - ورق ۲۲۷ ب .

صریح کرده‌اند و ما در همین مقدمه نقل آن اشارات خواهیم کرد اشعار خود دقیقی نیز
بر این مطلب گواهی صادق است .

دقیقی با آن طبع لطیف و ذوق سرشار شاعری آغاز کرده و به مداحی امیران نامدار
و شعر شناس دست یازیده و از مدوحین نواخت یافته و به شمت و جلال رسیده آنگاه بنظم
داستان ایران کهن پرداخته و هزار بیت از داستان شاه گشتاسپ را بنظم آورده و در جوانی
روز بدست یکی بنده کشته شده است ، این دورنمای مبهمی است از زندگی شاعری
شیرین سخن پارسی گوی که در اشعار فردوسی چنین منعکس است :

داستان دقیقی شاعر

همی خوانند خواننده بر هر کسی
همه بخردان نیز وهم راستان
سخن گفتن خوب و طبع روان
ازو شادمان شد دل انجمن
اباید همیشه به پیکار بود
بسر بر نهادش یکی تیره ترگ
نبود از جهان دلش یکروز شاد
بدست یکی بنده برگشته شد
بگفت و سر آمد بر او روزگار
چنان بخت بیدار او خفته ماند
ببفرای درحشر جاه و را .

چو از دفتر این داستانها بسی
جهان دل نهاده بدین داستان
جوانی بیامد گشاده زبان
بنظم آرم این نامه را گفت من
جوانیش را خوی بیدار بود
برو تاختن کرد ناگاه مرگ
بدین خوی بد جان شیرین بداد
یکایک ازو بخت برگشته شد
ز گشتاسپ وارجاسپ بیستی هزار
برفت او و این نامه نا گفته ماند
خدایا بیخشا گناه و را

آخرین نکته گفتنی اینکه در بار چغانیان مشوق سه تن شاعر نقر گوی لطیف طبع
دیگر چون لبیبی و فرخی و منجیک نیز بوده است .

درباره عقیده دینی دقیقی سخن بسیار است ، برخی و برامسلمان و گروهی زردشتی
دانسته‌اند و هر یک اثبات مدعای خود را دلایلی دارند اما از مجموع این دلایل برمی آید
که دقیقی اگر مسلمان بوده در روی کار است و باطنا بآئین زردشتی تمایل تمام داشته ،
اشعار او در این مورد ۲ و انتخاب داستان پیدا شدن زردشت از میان داستانهای
ایران باستان این مدعا را بخوبی میرساند و چون در کتاب «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات
پارسی» ۳ تالیف آقای دکتر معین در این مورد بحثی مستوفی رفته است و دلایل له و علیه
مشروحاً بیان شده ما خوانندگان عزیز را بمطالعه آن کتاب حواله میدهیم و از نقل آن
مطالب خودداری میکنیم .

۲- نظیر:

۱- چاپ بروخیم ج ۱ ص ۸ - ۹

که پیشش زند را بر خوانم از بر یا

یکی زردشت و ارم آرزوست

دقیقی چهار خصلت برگزیده است ... می چون زنک و کیش زردشتی .

۳- ص ۳۱۵ تا ۳۲۱

اما ممدوحین دقیقی - دقیقی شاعری ستاینده است و نزد امراء زمان هشتمی داشته و قدوة شاعران عصر گردیده چنانکه فردوسی گوید: «همی یافت از مهتران ارج و گنج». از امرای سامانی دو تن را ستوده است یکی امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح (۳۶۵-۳۵۰) و دیگری امیر رضی ابو القاسم نوح بن منصور بن نوح (۳۸۷ - ۳۶۵) و بقول صاحب هفت اقلیم گویا با امر امیر اخیر بنظم شاهنامه پرداخته است. از ممدوحین دقیقی یکی هم ابو الحسن علی بن الیاس آغاچی است که خود در عداد شعراست منتهی بقول عوفی اینجا وی امیری ممدوح و دقیقی شاعری مدح است و بنا به نقل ثعالبی دیوان وی در خراسان شهرت داشته و پارسی و تازی هر دو سخن میکرده است. دیگر از ممدوحین دقیقی میر ابو نصر نامی است که درباره وی دقیقی مرثیه ای دارد که در تاریخ بیبقی بجای مانده است اما زندگانی وی روشن نیست و استاد نفیسی (در ج ۳ احوال و اشعار رودکی) گمان برده اند که وی ابو نصر بن ابو علی چغانیست که در کتاب عیون اخبار الرضا ذکر وی آمده است. ممدوح دیگر شاعر ابوالمظفر چغانی از خاندان آل محتاج ممدوح لبیبی و فرخی است که قصیده داغگاه فرخی و قصیده راثیه معروف لبیبی (که در دفتر اشعار لبیبی نقل کردیم) در مدح اوست و این امیر چنانکه از اشعار فرخی و لبیبی و خود دقیقی برمی آید، امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد و بطن غالب پسر یا نواده ابوعلی چغانی است. از برخی اشعار دقیقی و از آن جمله قصیده راثیه وی (که نقل خواهیم کرد) برمی آید که وی میر ابو سعید مظفر نامی را نیز مدح میکرده است و با آنکه برخی احتمال داده اند که این ممدوح همان ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد است میتوان احتمال داد که این اخیر یکی از افراد متعدد خاندان آل محتاج یعنی امرای چغانیان باشد.

اما شعر دقیقی - دقیقی از شاعران بلند پایه و ارجمند زبان فارسی است قطعات پراکنده ای که از وی بجای مانده است نهایت قدرت طبع و قوت اسلوب این شاعر را نشان میدهد و شاید در زبان فارسی بحسن سبک و قوت بلاغت و پر مغزی قطعه:

«زدو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پرنیان یکی زعفرانی...»

شعری نباشد. غزلیاتش متین و قطعاتش دلنشین است اما قسمت بحر متقارب یعنی گشتاسب نامه وی بیای دیگر اشعارش نمیرسد و با آنکه دقیقی در سرودن شاهنامه بر فردوسی مقدم است و منظومه وی پس از شاهنامه بر دیگر منظومه های بحر متقارب برتری دارد، از لحاظ داستان سرایی وسعت فکر و استطرادات بدیع شاهنامه را ندارد، گشتاسب نامه دقیقی قصه صرف است و شاعر جز نظم داستان نظری نداشته و در حکمت و وعظ و پند چیزی نگفته مقدمه فلسفی یا ادبی آغاز داستانهای فردوسی را ندارد و چون استاد طوس متذکر نتایج اخلاقی و احساسات وطنی نیست و مرگ پهلوانان و عبرت از روزگار را به بیتی و کلمه درینا مقصود میسازد. برخی مضامین وی مکرر و یکنواخت

۱- بخش ممدوحین دقیقی از جزوه مؤسسه وعظ و خطابه و ج ۱۲ احوال و اشعار رودکی و حواشی و تعلیقات حدائق السحر نوشته شده است.

است ، نظیر آمدن رسول بدر بار گشتاسب و رفتن فرستاده گشتاسب بدر بار ارجاسب و مضمون نامه های متبادله و هم برخی ابیات بعینه مکرر آمده است. طبع دقیقی در داستان سرائی فاقد نیروی خلق و ابداع است و خود در صدد ایجاد تمییرات لطیف و کنایات نغز و ایراد مثلهای مناسب نیست و بت عیار شعر را هر لحظه بشکلی و لباسی در آوردن و معانی مکرر را بمبارات مختلف ادا کردن نمیتواند و این محدودیت فکر و یکنواختی توصیف صحنه های مشابه فرقی است که میان شاهنامه دقیقی و اثر جاویدان فردوسی طوسی بوجود آورده است. تصویر صحنه کارزار و نمایش اوضاع جنگ و بیان احساسات و تخیلات پهلوانان در پهنه نبرد و وصف اسب و شمشیر که در اشعار فردوسی هر چه زیباتر آمده است در گشتاسب نامه نیست خلاصه آنکه عزلیات و قصاید و قطعات دقیقی را با گشتاسب نامه او تفاوتی است محسوس و آن اندازه که دیگر اشعار او را هنر شاعری و نیروی سخن گستری و لطافت است گشتاسب نامه او را هنر داستان سرائی نیست ، اینکه فردوسی گوید :

ستاینده شهریاران بدی بدح افسر نامداران بسدی
بنقل اندرون سست گشتش سخن ازو نو نشد روزگار کهن

ظاهرا تعریفی درست و بجاست ، اختصاص دقیقی «بچندین عاشقانه شمر دلیر» بیشتر است تا «بچندین شعر شاهان» ۱ .

اشعار گشتاسب نامه دقیقی ظاهراً همین هزار بیت بوده است که فردوسی در شاهنامه خود آورده و صریح گفته است که «اگرچه نه بیوست (یعنی نظم نکرد) جزا ندکی - زبزم و ز رزم از هزاران یکی» و اقوال آنانکه از سه و بیست هزار بیت سخن گفته اند ۲ نادرست و نا بجاست . فردوسی پیش از نقل آن هزار بیت پانزده بیت در کیفیت خواب دیدن دقیقی و خواستن وی که این اشعار را در شاهنامه خویش جای دهد تا از گزند زمان این ماند برشته نظم کشیده است چنین :

بخواب دیدن فردوسی دقیقی را ۳

چنان دید گوینده یکشب بخواب که یک جام می داشتی چون کلاب
دقیقی ز جای پدید آمدی بر آن جام می داستانها زدی
بفردوسی آواز دادی که می مغرور جز بآیین کاوس کی
که شاهی گزیدی بگیتی که بخت بدو نازد و تاج و دیهیم و تخت
شهنشاه محمود گیرنده شهر ز گنجش بهر کس رسانیده بهر
از امروز تا سال هشتاد و پنج بکاهدش رنج و بیالدش گنج

۱- در نوشتن این قسمت از کتاب سخن و سخنوران و جزوات مؤسسه وعظ و خطابه و ج ۳

احوال و اشعار رودکی استفاده شد .

۲- چون حمدالله مستوفی و محمد عوفی اما نکته جالب توجه گفته ابو ریحان است که

اگر مراد از ابو علی احمد بن محمد بلخی شاعر همان دقیقی باشد منظومه دقیقی مقصود باین

هزار بیت گشتاسب نامه نمیتواند باشد . ۳- چاپ بروخیم ص ۱۴۹۵ تا ص ۱۵۵۴

وزان پس بچین اندر آرد سپاه
 نیایدش گفتن کسی را درشت
 یدین نامه ارچند بشتافتی
 ازین باره من پیش گفتم سخن
 ز گشتاسب و ارچاسب بیستی هزار
 گر آن مایه نزد شهنشه رسد
 کنون من بگویم سخن کو بگفت
 پذیرفتم آن گفت او را بخواب
 که من هم به پیش تو خواهم رسید
 و آنگاه که درج هزار بیت دقیقه با انجام میرسد اشعاری در نقد آن ابیات می سراید
 بدینگونه ۱ :

همه مهتران بر گشایند راه
 همه تاج شاهانش آبد بشت
 کنون هر چه جستی همه یافتی
 اگر باز یابی بخیلی مکن
 بگفتم سرآمد مرا روزگار
 روان من از خاک برمه رسد
 منم زنده او گشته با خاک جفت
 بخوبی و نرمیش دادم جواب
 ازین شربتم می بیاید چشید
 و آنگاه که درج هزار بیت دقیقه با انجام میرسد اشعاری در نقد آن ابیات می سراید

انجام شدن گفتار دقیقه و باز آمدن فردوسی

بگفتار خود بستایش شاه محمود و نکوهش سخن دقیقه

کنون ای سخنگوی بیدار مرد
 دقیقه رسانید اینجا سخن
 ربودش روان از سرای سنج
 بگیتی نمادست ازو یادگار
 نماند او که بردی بر نامه را
 ز فردوسی اکنون سخن یادگیر
 چو این نامه افتاد در دست من
 نگه کردم این نظم و سست آمدم
 من این را نوشتم که تا شهر بار
 دو گوهر بداین بادو گوهر فروش
 سخن چون بدینگونه بایدت گفت
 چو بند آروان بینی و رنج تن
 چو طبعی نداری چو آب روان
 دهان گر بماند ز خوردن تپی
 یکی نامه دیدم پر از داستان
 فسانه کهن بود و منشور بود
 نه بردی به پیوند او کس گمان
 گذشته بر و سالیان دو هزار

یکی سوی گفتار خود باز گرد
 زمانه بر آورد عمرش به بن
 از آن پس که بنمود بسیار رنج
 مگر این سخنهای نا پایدار
 برانندی برو سز بر خامه را
 سخنهای پاکیزه و دلپذیر
 بهاهی گراینده شد شست من
 بسی بیت نا تندرست آمدم
 بدانند سخن گفتن نابکار
 کنون شاه دارد بگفتار گوش
 مگوی و مکن رنج باطبع جفت
 بگانی که گوهر نیابی مکن
 مبر دست زی نامه خسروان
 از آن به که ناساز خوانی تپی
 سخنهای آن بر منش داستان
 طبایع ز پیوند او دور بود
 پراندیشه گشت این دل شادمان
 گراید و نکه برتر نیاید شمار

گرفتم بگوینده بر آفسرین
 اگرچه نه پیوست جز اندکی
 هم او بود گوینده را راهبر
 همی یافت از مهتران ارج و گنج
 ستاینده شهریاران بدی
 بنقل اندرون مست گشتش سخن
 من این نامه فرخ گرفتم بفال
 ندیدم سر افراز بخشنده‌ای
 سخن را نگه داشتم سال بیست
 جهاندار محمود بافر و جود
 ابوالقاسم آن شهریار جهان
 پیامد نشست از بر تخت داد

که بیوند را راه داد اندرین
 زبزم و ز رزم از هزاران یکی
 که شاهی نشانید بر گاه بر
 زخوی بد خویش بودیش رنج
 بمدح افسر نامداران بدی
 ازو نو نشد روزگار کهن
 همی رنج بردم به بسیار سال
 بگماه کیان بر درخشنده‌ای...۲
 بدان تاسزاوار این گنج کیست
 که او را کندماه و کیوان سجود
 کزو تازه شد تاج شاهنشهان
 جهاندار چون او که دارد بیاد ۳

ازدقیقی وحشمت‌وی، گذشته از فردوسی شاعران قرون بعد، یاد و باستانی و جلالت قدر
 وی اعتراف و قصاید بلند ویرا تضمین کرده اند چنانکه فرخی شاعر نامدار و مداح آل محتاج
 در قصیده معروف داغگاه که در مدح امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد والی
 چغانیان است بمطلع زیرین : ۴

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 گوید :

پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

تا طرازنده مدیح تو دقیقی در گذشت
 تا بوقت این زمانه مرورا مهلت نماند ۵
 هر گیاهی کز سرگور دقیقی بر دمد

ز آفرین تودل آکنده چنان کزدانه نار
 زین سبب چون بنگری امروز نار و شمار
 گر پیرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار.

و غضایری رازی در قصیده شکر که در مدح سلطان محمود غزنوی است گوید :

دقیقی آنکه کاشفته شد بر او احوال.

بشعر یاد کند روزگار بر مکیان
 و سوزنی سمرقندی در قصیده‌ای بمطلع :
 عید شد ایام، مانا آمده ایام عید
 گفته است : ۶

چون رسید از راه مهمان پادشا پیر عمید

باش مدوح بسی مادح که مدوحان بسی

زنده نامند از کسای و دقیقی و شهید.

۱- نسخه : بنظم .
 ۲- در اینجا چهار بیت دیگر نیز آمده است که درج آن ضرور
 نمی نمود . ۳- از این بس پنج بیت دیگر نیز در ستایش محمود هست که بنقل آن نبرد اکتیم .
 ۴- دیوان فرخی چاپ مرحوم عبدالرسولی ص ۷۷ تا ۲۸۲ ۵- در چاپ مرحوم
 عبدالرسولی : تا بوقت تو زمانه مرورا مدت نداد ، که پیدا است ضبطی نادرست است . ۶- از
 افادات استاد نفیسی .

وادیب صابر ترمذی شاعر قرن ششم مصراع ذیل را که ضمن قطعه‌ای در باب الالباب آمده است :

«ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک»

تضمین کرده است در قصیده‌ای بمطلع :

بستت رنگ روی مرا بر میان خویش کرده سرشک چشم مرا در دهان خویش
در مدیحه گوید :

«ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش» آنکس که در ستایش ممدوح خویش گفت
گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی در صدر تو بلفظ دقیقی کنم نثار
از قدر تو فرو نترویش از توان خویش همین مصراع را نیز امیر معزی استقبال کرده است در قصیده‌ای بمطلع :

ای سیمتن مکن تن من چون میان خویش ای سنگدل مکن دل من چون دهان خویش
و گوید : ۲

«ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش» آن شاعری که در حق ممدوح خویش گفت
گر بشتود لطافت شعر روان من وهم امیر معزی در قصیده‌ای بمطلع :

ای گوهری که سنک یمانی تراست کان ای آتشی که هست ترا آب در میان
گوید : ۳

فرخنده بود بر متنبی بساطسیف^۴ چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان .
مرگ دقیقی را در مجمع الفصحاء و شاهد صادق سال ۳۴۱ نوشته اند و درست
نیست و گروهی ۴۱۳ دانسته اند که ناچار تصحیف سال ۳۴۱ باید باشد . برخی نیز سال
۳۶۰ گفته اند اما این نیز صواب نباشد زیرا دقیقی معاصر شاهان اخیر سامانی است و
درک زمان نوح بن منصور بن نوح سامانی (۳۸۷-۳۶۵) کرده است و از طرفی مرگ دقیقی
باید پیش از اتمام شاهنامه باشد و چون روایات اتمام شاهنامه فردوسی سالهای ۳۸۴ و ۳۸۹
و ۴۰۰ (و بنا بر تحقیق جدیدتر پس از ۴۰۰) هجری است ، پس وفات دقیقی علی التعمیق
پس از سال ۳۶۵ و پیش از ۳۸۴ هجری باید باشد و شاید سال ۳۶۷ بصواب اقرب بود .

۱- ج ۳ احوال و اشعار رودکی ص ۱۲۶۶ ۲- دیوان معزی چاپ آقای اقبال ص ۴۹۹

۳- ص ۵۵۲ ۴- مراد سیف الدولة حمدانی است .

۵- رجوع شود بجزوات مؤسسه وعظ و خطابه (تاریخ ادبیات) ص ۲۲ و جلد سوم

احوال و اشعار رودکی .

اینک که مقدمه مختصر ما در شرح احوال دقیقی بیابان میرسد طالبان تفصیل مقال را بنایع ذیل رهبری میکنیم و از پس این منابع اقوال تذکره نویسان و مندرجات کتبی را که از دقیقی شعری نقل کرده اند می آوریم :

تاریخ بیهقی - ترجمان البلاغه - المعجم فی معانی اشعار العجم - حدائق السرفی
دقائق الشعر - چهار مقاله عروضی - شرح قصیده ابو الهیثم - لغت نامه اسدی - لباب
الالباب عوفی - تاریخ سیستان - تاریخ گزیده - دیوان فرخی - دیوان معزی - دیوان
ادیب صابر - دیوان سوزنی - زینت المجالس و شرح منینی (نقل از یاد داشتهای استاد
نقیسی) - شاهنامه فردوسی - قصیده غضائری - فرهنگ سروری - فرهنگ رشیدی - برهان
جامع - مجمع الفصحاء - آتشکده آذر - تاریخ هرات - فرهنگ جهانگیری - صحاح
الفرس - احوال و اشعار رودکی (ج ۳) - تذکره کاظم - رساله بدیع ضمن مجموعه شماره
۷۸۳ کتابخانه مجلس شورای ملی - سخن و سخنوران (ج ۱) - جزوات مؤسسه وعظ و
خطابه سال ۱۳۰۸ - مزدبسن و تأثیر آن در ادبیات فارسی - [تاریخ عتبی (چاپ قاهره
سال ۱۲۸۶ ج ۲ ص ۲۲) در ستایش عتبی مقام دقیقی را (نقل از ج ۱ ترجمه تاریخ
ادبیات براون ص ۶۷۱)] - مقاله آقای تقی زاده راجع بدقیقی در سال اول مجله کاوه شماره
(۴ - ۵) - مونس الاحرار - (تذکره هفت اقلیم و شاهد صادق نیز ظاهر از دقیقی ذکر
دارند که نگارنده بدان دو مجال دسترسی نیافت) .

۱- محمد عوفی در لباب الالباب (باب هشتم شعرای عهد سامانی) گوید :

«الاستاد ابو منصور محمد بن احمد الدقیقی الطوسی - شعر دقیقی از کار دق و تار
دق دقیق تراست و او را بسبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفتندی و در خدمت امراء
چغانیان بودی و ذکر ایشان ایراد کرده آمده است و قصیده میگوید در مدح امیر
ابوسعید محمد مظفر محتاج چغانی و در اثناء آن این ابیات درج میکنند : شعر
ای کرده چرخ تیغ ترا باسبان ملک
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
ای کرده چود کف ترا باسبان خویش
دینار فصد کف تو دارد ز کان خویش

و در مدیح امیر سعید سعید بوصالح منصور نصر احمد السامانی گفت : شعر
ملک آن بادگار آل دارا
اگر بیند بگناه کینش ابلیس
به پیش لشکرش ناهید و هرمز
در مدح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر رضی گوید در قصیده : شعر
چرخ گردان نهاده دارد گوش
ز حل از هیبتش نمیداند
و هم اوراست :

تا مرا هجران آن لب نیستی... الخ ۲
کاشکی اندر جهان شب نیستی
و هم اوراست :

دم زن زمانکی و بر آسای و کم گری... الخ ۳
ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری
و هم اوراست :

عزیز از ماندن دایم شود خوار... الخ ۴
من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
و هم او گفته است :

نیروش روان تلخ را شیرین... الخ ۴
زان تلخ می گزین که گرداند
و هم او در تشبیه شراب گفته است :

لیکن او را روان و جان از نار... الخ ۴
زان مرکب که کالبد از نور
و هم او گفته است :

فروزان هر سه همچون شمع روشن... الخ ۴
نگه کن آب و یخ در آبگینه
و هم اوراست :

ترنج سبز و زرد از بار بنگر... الخ ۴
بزیر دیبه سبز اندر آنک

۱- ص ۱۱ تا ۱۳ ج ۲ چاپ لندن. ۲- ابیات بعد از باین بیت در ردیف خود خواهیم آورد.
۳- چهار بیت بدنبال این بیت است و هر پنج از قصیده ایست در مدح محمد بن محمود غزنوی از آن
فرخی سیستانی که عوفی در انتساب آن به دقیقی بر اشتباهت و بدینجهت ما در مقام خود پنج بیت
انتسابی را نخواهیم آورد. رجوع کنید بدیوان فرخی. ۴- بیت دیگری بدنبال این شعر
است که هر دو را در ردیف خود خواهیم آورد.

وهم عوفی در لباب الالباب (ج ۱ ص ۳۱) آورده است، در شرح احوال «امیر ابو الحسن علی بن الیاس الآغاجی البخاری» : «... و در آن عهد دقیقی شاعر بر ولایت بیان امارت داشته و هر دو معاصر یکدیگر بودند الا آنکه دقیقی شاعری مباح بود و آغاجی امیری مدوح» .

و نیز در همان کتاب (ص ۶ ج ۲) آمده است، ضمن شرح احوال رودکی :

«دقیقی مدیح رودکی گفته است :

کرا رودکی گفته باشد مدیح
دقیقی مدیح آورد نزد او
امام فنون سخن بود و
چو خرما بود برده سوی هجر

و هم در آن کتاب (ص ۳۳ ج ۲) آورده است، در شرح احوال فردوسی :

«... فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مقتدای ارباب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت و مصداق این معنی شاهنامه تمام است که ابتداء آن دقیقی کرده است و بیست هزار بیت از آن جمله گفته دقیقی است و شصت هزار بیت دیگر فردوسی گفته و داد سخن بداده ...» .

۴- هدایت در مجمع الفصحاء ۱ آرد : «دقیقی مروی - اسمش استاد ابو منصور محمد بن احمد برخی بلخی و چندی سمرقندی دانشمندش و معاصر و مداح آل سامان خوانندش بلی در اواخر دولت سامانیان ظهور نموده و امرای چغانیان یعنی ابو مظفر محتاج الجفانی او را نواخته و تربیت کرده و دقیقی آنطایفه را نیز مدحت میسروده پس از آن طایفه بخدمت امیر نصر بن ناصرالدین سپهتکین رفته او را مداحی میکرده پس از آن بخدمت سلطان محمود معروف شده بنظم احوال ملوک عجم مأمور آمده بی ترتیب حکایت سلطنت گشتاسب را موزون نموده هزار بیت از شاهنامه حکیم فردوسی مسطور است و آن گشتاسب نامه است که قبل از فردوسی منظوم کرد در سنه ۳۴۱ بسببی در دست غلامی ترک که محبوب و مملوک وی بود کشته آمده بعضی گویند آن هزار بیت از گشتاسب نامه را بامر امیر نوح سامانی موزون نموده و وفاتش در آن وقت بوده و این اصح روایات است چون پس از وی فردوسی بنظم شاهنامه پرداخت هزار بیت او را برای جلوه اشعار خود ضمیمه شاهنامه فرمود چون این معنی محقق است و بر بعضی مشتبه مانده چنانکه گشتاسب نامه اسدی را نظم فردوسی میدانند گشتاسب نامه راهم از شاهنامه میخوانند لهذا بعضی از اشعارش که باقی مانده با انتخاب گشتاسب نامه در ضمن حال او مرقوم میشود . قبل از ابتدای گشتاسب نامه او حکیم فردوسی در شاهنامه خود منظوم چنین فرموده است :

همی خواهم از دادگر يك آخداي
که چندان بگیتی بمانم بجای... الخ ۲

و سپس از «آغاز گشتاسب نامه دقیق و ذکر پادشاهی گشتاسب و آمدن زردشت بنزد وی به پیغمبری» بیست و یک بیت که بیت نخست آن اینست :

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرود آمد از تخت و پر بست رخت
و از جنگ ارجاسب و گشتاسب وشکست یافتن لشکر ارجاسب هجده بیت که با بیت زیرین شروع میشود :

سوی رزم ارجاسب لشکر کشید سپاهی که آنرا کرانه ندید
و بعد از انجام گشتاسب نامه دقیق دیگر باره از حکیم فردوسی بجهت اثبات مدعا هفت بیت برشته تحریر در آورده است که ما اجتناب از تطویل و فقط بنقل نخستین بیت هر قسمت پرداختیم ۱ و آغاز هفت بیت اخیر اینست :

چو این نامه افتاد در دست من بماه گراینده شد شست من .
و از پس این قسمت هدایت هشتاد بیت از اشعار دقیق را (جز گشتاسب نامه) ثبت کرده است که ما هر یک را بجای خود با تذکر نقل از مجمع الفصحاء خواهیم آورد .

۳- حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ۲ آورد :

«دقیقی معاصر امیر نوح سامانی بود و از شهنامه داستان گشتاسب سه هزار بیت گفته است و حکیم فردوسی جهت قدر معرفت سخن آنرا داخل شهنامه کرده [و] در نگویش آن گفته : بیت

دهان گر بماند ز خوردن تهی از آن به که ناساز خوانی نهی .
۴- در تاریخ ابوالفضل بیهقی دو قطعه یکی شامل دو بیت و دیگری نه بیت یعنی مجموعاً یازده بیت از دقیق آمده است ۳ : آغاز قطعه اول چنین است :

دریغ! میر بو نصرا دریغ! که بس شادی ندیدی از جوانی : الخ ۴
و قطعه دوم چنین شروع میشود :
ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی بر نیانی یکی زعفرانی : الخ ۵
و نیز قطعه دیگری بنام ابوطیب مصعبی در تاریخ بیهقی آمده است که برخی از ابیات آنرا هدایت بدقیقی نسبت داده و ما در شرح حال مصعبی متذکر آن خواهیم شد .

۵- لطفعلی بیگ آذر در آتشکده (شراره ثالث در ذکر شعراء ولایت ماوراء النهر و توابع آن . ذیل سمرقند) نویسد ۶ :

- ۱- بر روی هم چهل بیت از دقیق و بیست و پنج بیت از فردوسی در این قسمت آمده است .
- ۲- ص ۸۱۸ ج ۱ چاپ اروپا ۳- چاپ آقای دکتر فیاض ص ۳۷۶ و ص ۳۸۶
- ۴- بیت دوم این قطعه را با این بیت بکجادر ردیف خود خواهیم آورد . ۵- هشت بیت دنباله قطعه را در ردیف خود خواهیم آورد . ۶- ص ۳۳۳

«دقیقی - اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند . بعضی او را از طوس و برخی از بخارا و جمعی از مرقند میدانند . بهر حال از اشعارش چیزی در میان نیست اما میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت کلام داشته و ظهورش در زمان آل سامان و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد .

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد آری دهد ولیک بمررد گر دهد... الخ ۱.
در افکنده ای صنم ابر بهشتی جهانرا خلعت اردی بهشتی... الخ ۲.

۶- در تذکره کاظم ۳ نیز احوال و اشعاری از دقیقی ضبطست که چون مأخوذ از آتشکده است و زائد بر منابع ما چیزی ندارد از نقل آن خود داری میکنیم .

۷- در المعجم فی معایر اشعار العجم شمس قیس رازی هجده بیت از دقیقی آمده است در موارد ذیل :

الف - در شرح بحر مجتث پس از نقل این بیت مشکول از شاعری دیگر :
ترادل من نگارا بهیچ نمی گراید از آن جهشت باراکه دردلم فزاید.
گوید : « و دقیقی غزلی مشکول گفته است و بعلمت بی انتظامی ارکان و اختلاف اجزا در قبول طبع بدین بیت نسبتی ندارد و غزل اینست » : ۴

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روزیپاکی رخان تو ماند... الخ ۵
ب - در اختلاف حدو ۶ :

بر افکنده ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی... الخ ۷.
ج - در ابطاء ۸ : دقیقی گفته است :

چگونه بلائی که پیوند تو بجوی بداست و نجویی بتر... الخ ۷.
و همو گفته است :

بگیتی زاب و آتش تیز تر نیست دو جان اندو دو سلطان ستمگر... الخ ۹.
و همو گفته است :

تو آن شب رنگ تازی را بیدان چون بر انگیزی
عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلاگستر... الخ ۹

۱- بیت دیگری بدنبال آنست که هر دو را در ردیف خود خواهیم آورد .

۲- چهار بیت دیگر بدنبال آنست که همه را در ردیف خود خواهیم آورد .

۳- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی ص ۵۷۴ تا ۵۷۶

۴- ص ۱۱۹ چاپ طهران . ۵ - پنج بیت دیگر بدنبال این بیت آمده است که در جای

خود نقل خواهیم کرد . ۶ - ص ۱۸۰ و ص ۲۰۴ ۷ - دو بیت دیگر بدنبال این بیت

آمده است که نقل خواهیم کرد . ۸ - ص ۲۱۴ و ۲۱۵ ۹ - بدنبال این بیت بیت دیگری

آمده است که در جای خود هر دو را نقل خواهیم کرد .

د - در نقل ۱ «... و از نقلهای نادر آنست که رود کی گفته است» :

اگر گل آرد بار آن رخان او نشکفت
هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار
«دقیقی آنرا بر همان وزن و قافیه نقلی لایق کرده است و گفته» :

اگر سر آرد بار آن سنان او نشکفت
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار.
۸- در حدائق السحر فی دقائق الشعر رشید و طواط سه بیت از دقیقی آمده است در این مباحث :

الف - در نوع سوم از رد المعجز علی الصدر ۲ بدون ذکر نام شاعر :
اگر بتگر چنان پیکر نگارد
وگر آزر چو دانست کردن
مریزاد آن خجسته دست بتگر
درودازجان من برجان آزر ۳۰

ب - در تأکید المدح بما يشبه الذم : ۴
دقیقی گوید :

بزلف کز و لکن بقدر و قامت راست
۹- در ترجمان البلاغة محمد بن عمر رادویانی چهار بیت آمده است در موارد ذیل :

الف - «فصل ۱۱، فی المضارعة» :

دقیقی گوید : ۵
اگر بتگر چو تو پیکر نگارد
اگر آزر چو تو دانست کردن
مریزاد آن خجسته دست بتگر
درودازجان من برجان آزر .

ب - «فصل ۱۲ فی المطابقة»
دقیقی گوید : ۶

من جاه دوست دارم کا زاده زاده ام
ج- «فصل ۶۹، فی الکلام الجامع الموعظة والحکمة والشکوی» اندر مفاخرت دقیقی گوید : ۷
مدیج تا پیر من رسید عربان بود
ز فروزینت من یافت طیلسان و ازار .

۱۰- در شرح قصیده ابوالهیشم ۸ این دو بیت از دقیقی آمده است :

بیایان شد این روزگار و حسام
بکاستم خورد و عاشقی فزون کردم
برون جست این دیو طبعی ز دام .
خسیس گشتم و نفس شریف دون کردم .

۱۱- خواند امیردرد حبیب السیر ذیل شرح احوال نوح بن منصور گوید : ۹ « و از جمله شعرا دقیقی معاصر امیر نوح بود و در مدح او اشعار نظم می نمود . در تاریخ گزیده مسطور است که دقیقی از داستان گشتاسب قریب هزار بیت در سلك نظم کشیده بود و

۱ - - ص ۳۴۶ ۲ - ص ۲۱ ۳ - استاد اقبال مصحح حدائق السحر در حواشی کتاب سی و هفت بیت از قصیده ای را که این دو بیت از آنست با توضیحات مبسوط چاپ کرده اند که بموقع خود خواهیم آورد . ۴ - - ص ۳۸ ۵ - - ص ۲۷ چاپ استانبول . ۶ - - ص ۲۹ ۷ - - ص ۱۳۳ ۸ - تدحیح آقایان دکتر معین و هانری کرین ص ۲۷ و ۳۹ ۹ - حبیب السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۳۶۸ .